

داستانِ جم

بررسی فرگرد دوم وندیداد

دکتر چنگیز مولایی



گنجینه زبان‌های ایرانی (۷)

متون اوستایی - وندیداد

داستانِ جم

بررسی فرگرد دوم وندیداد



ناشر ایران‌شناسی و خاورشناسی

مرکز پخش: ایران، تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت) کوچه مبین، شماره ۴، پخش ققنوس

www.avayekhavar.ir

khavar.pub@gmail.com

Telegram & Tel: (+98) 930 554 0308

Tel: (+98) 21 888 956 21

داستان جم؛ بررسی فرگرد دومِ وندیداد

نویسنده: دکتر جنگیز مولایی

ناشر: آوای خاور

طراح گرافیک: اعظم حسین‌زاده

چاپ و صحافی: افرنگ

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ نخست: ۱۴۰۲

ISBN: 978-600-9923-90-8

حق چاپ محفوظ و متعلق به انتشارات آوای خاور است. هرگونه نسخه‌برداری اعم از زیراکس و بازنویسی ذخیره کامپیوتری بدون مجوز کتبی ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل تعقیب است.

داستان جم

بررسی فرگرد دوم وندیداد

دکتر چنگیز مولایی

استاد دانشگاه تبریز

آوای خاور

تهران ۱۴۰۲



- سرشناسه : مولایی، چنگیز، ۱۳۴۵ -
- عنوان قراردادی : اوستا. وندیداد. فرگرد دوم. فارسی - اوستایی
- Avesta. Vandidad. Fargard II. Persian - Avestan
- اوستا. وندیداد. فرگرد دوم. فارسی - اوستایی. شرح
- Avesta. Vandidad. Fargard II. Persian - Avestan. Commantries
- عنوان و نام پدیدآور : داستان جم؛ بررسی فرگرد دوم وندیداد / نویسنده چنگیز مولایی.
- مشخصات نشر : تهران: آوای خاور، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری : ۱۸۶ ص.
- فروست : گنجینه زبان‌های ایرانی؛ ۷: متون اوستایی - وندیداد.
- شابک : 978-600-9923-90-8
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۷۵-۱۸۶.
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : اوستا. وندیداد. فرگرد دوم -- نقد و تفسیر
- Avesta. Vandidad. Fargard II -- Criticism, interpretation, etc
- اوستا. وندیداد. فرگرد دوم -- واژه‌نامه‌ها -- فارسی
- Avesta. Vandidad. Fargard II -- Dictionaries -- Persian
- موضوع : جمشید (اساطیر ایرانی) -- داستان
- Jamshīd (Legendary character) -- Fiction
- رده بندی کنگره : PIR۱۲۷۷
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۸۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۹۱۴۴۷۹۱
- اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

فهرست

۷	 پیشگفتار
۱۱	 مقدمه
۲۳	 متن و ترجمه
۶۷	 یادداشت‌ها
۱۱۱	 واژه‌نامه
۱۶۱	 کتاب‌نامه
۱۶۷	 نمایه متن‌ها
۱۶۹	 نمایه واژه‌ها
۱۸۳	 معادل انگلیسی برخی از اصطلاحات

پیشگفتار

فرگرد دوم وندیداد، مفصل‌ترین روایت اوستایی در بارهٔ جم، شهریار شکوهمند اساطیری ایران است و به لحاظ مضمون و محتوای خود، از دیرباز بین اهل تحقیق، با عنوان «داستان جم» معروف شده است؛ انتخاب عنوان مذکور برای گزارش حاضر نیز در واقع ناظر بر همین اصل است. وندیداد را مترجمان پهلوی اوستا در دورهٔ ساسانیان به فارسی میانه ترجمه کرده و تفسیری بر آن نوشته‌اند. مقایسهٔ متن اوستایی و ترجمهٔ پهلوی فرگردهای مختلف وندیداد نشان می‌دهد که مترجمان پهلوی نظر به آشنایی با مطالب کتاب، دریافت نسبتاً صحیحی از متن اوستایی داشته‌اند، از این روی، این ترجمه، بر خلاف ترجمهٔ پهلوی دیگر بخش‌های اوستا، در موارد متعددی می‌تواند راهگشای پژوهشگران در بررسی متن اوستایی وندیداد باشد. بنابر این شایسته بود که در پژوهش حاضر نیز گزارشی از متن پهلوی داستان جم ارائه شود تا خوانندگان به هنگام مطالعهٔ متن اوستایی، ترجمهٔ پهلوی آن را نیز پیش رو داشته باشند، اما متأسفانه این امر به دلایلی تحقق نیافت و بناچار تنها به بررسی متن اوستایی داستان، البته با مراجعهٔ دائم به ترجمهٔ پهلوی، بسنده شد. این گزارش مشتمل بر یک مقدمه و سه بخش به شرح زیر است:

در مقدمه ضمن ارائهٔ طرحی کلی از روایت اوستایی داستان جم و ساختار آن، به تفصیل در بارهٔ سه موضوع اصلی این روایت، یعنی فراخ شدن زمین به تدبیر جم در سه نوبت؛ فرا

رسیدن زمستانی سخت و به تبع آن نابودی بخش قابل توجهی از موجودات زنده؛ ضرورت بنای ور و انتقال نطفه‌های موجودات زنده بدان، گفتگو شده است.

کریستن سن در مجلد دوم از «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران» تحقیق جامعی در باره جم به عمل آورده و در طی آن همه روایات مذکور در منابع هندی و ایرانی مربوط به این شخصیت اساطیری را به دقت بررسی کرده است. این اثر معتبر و بسیار ارزشمند که به قلم شیوای دو تن از استادان صاحب‌نام، خانم دکتر ژاله آموزگار و زنده یاد دکتر احمد تفضلی به فارسی ترجمه شده است، متضمن اطلاعات و آگاهی‌های سودمندی در باره جم و شخصیت اساطیری او است، به همین دلیل در مقدمه پژوهش حاضر از طرح مجدد مباحثی که پیش‌تر به بهترین وجهی مورد بحث و بررسی قرار گرفته بودند، پرهیز کردم و صرفاً به بررسی مواردی پرداختم که مستقیماً به مطالب فرگرد دوم وندیداد مربوط می‌شوند.

در بخش نخست متن ویراسته اوستایی و ترجمه فارسی فرگرد دوم وندیداد آمده است. کوشش شده است تا متن اوستایی هر بند همراه با ترجمه فارسی و تفصیل نسخه بدل‌های آن در یک صفحه ارائه شود. تردیدی نیست که در وندیداد، هم به لحاظ متأخر بودن متن و هم به لحاظ نوع ادبی آن که اثری منشور است، به ندرت می‌توان به قطعات منظوم دست یافت؛ از این روی در گزارش حاضر صرفاً قطعاتی که منظوم می‌نمودند بر اساس وزن و آهنگ تقطیع شدند، اما در بقیه موارد طول سطرها تا حد امکان با طول سطرهای اوستای ویراسته گلدنر تطبیق داده شد. اساس کار در تصحیح متن اوستایی، بررسی انتقادی نسخه چاپی گلدنر و ضبط دستنویس‌هایی بود که آن دانشمند فقید با دقتی وسواس آمیز اختلاف آنها را در حاشیه متن ویراسته خود ضبط کرده است. در واج‌نویسی متن اوستایی از شیوه هوفمان پیروی شده است.

بخش دوم متضمن یادداشت‌هایی در باره تصحیح متن و ترجمه فارسی و مسائل نحوی فرگرد دوم وندیداد است. این یادداشت‌ها بر اساس شماره‌هایی تنظیم شده‌اند که در ترجمه فارسی بندها، بالای لغات و عبارات قید شده‌اند.

بخش سوم حاوی واژه‌نامه بسامدی فرگرد دوم وندیداد است. در این بخش در برابر هر مدخلی، تعریف آن لغت آمده و ذیل هر مدخل، صورت یا صورت‌های صرفی ماده‌های فعل و اسم و صفت و ضمائر شخصی و اشاره و موصولی آمده و موارد استعمال آنها در متن اوستایی داستان جم ذکر شده است. در پایان مطالب هر مدخل، وجه اشتقاق واژه‌ها و معادل آنها در سنسکریت، فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی دری قید شده است.

در مواردی صور و اشکال صرف شده لغات به گونه‌ای بود که در وهله اول یافتن ستاک یا ریشه آنها قدری دشوار می‌نمود؛ این قبیل موارد در ترتیب الفبایی واژه‌نامه ذکر و به ستاک یا ریشه مربوط بازگشت داده شده است.

در پایان به لحاظ ابراز حق‌شناسی و ادای وظیفه بر خود فرض می‌دانم زحمات دوست و همکار دانشمند خانم دکتر فرح زاهدی را سپاس گویم که در اجرای این پژوهش نیز همانند پژوهش‌های پیشین، همواره از مساعدت و یاوریهای بی‌دریغ ایشان در تهیه برخی از منابع و مآخذ مورد نیاز برخوردار بودم. از تلاش‌های بی‌وقفه و پی‌گیری‌های مداوم دوست عزیزم آقای سلیمان مختاری، مدیر محترم انتشارات آوای خاور، در چاپ و نشر این کتاب سپاسگزارم؛ توفیق ایزدی دلیل راهشان باد.

چنگیز مولایی

دانشگاه تبریز، اسفندماه ۱۴۰۱

مقدمه

فرگرد دوم وندیداد، روایت مفصلی از دوران طلایی فرمانروایی جم، شهریار پرشکوه اساطیری ایران است که از لحاظ ساختار و شکل روایت، می‌توان آن را متشکل از دو بخش به شمار آورد. این دو بخش احتمالاً در اصل دو روایت مستقلی بوده‌اند که بعدها به دنبال تحوّل تدریجی اسطوره با هم تلفیق یافته و روایت واحدی را بوجود آورده‌اند.

مطابق گزارشی که در بخش اوّل داستان (بندهای ۱-۱۹) آمده است، جم نخستین کس از مردمان بود که به هم‌پُرسگی و هم‌سخنی با اهورا مزدا نایل آمد. در این گفتگو اهورا مزدا نخست، دین مزدیسنی را بر جم عرضه داشت و از او خواست تا حافظ دین باشد و در گسترش و رواج آن بکوشد. اما جم این رسالت را نپذیرفت؛ پس آفریدگار مراقبت و نگهداری از موجودات گیتی را بر او تکلیف کرد و جم پذیرفت تا افزایش و گسترش گیتی را بر عهده بگیرد و پاسبان و پاسدار جهان و جهانیان باشد، چنان که در شهریارى او باد سرد و گرم، بیماری و مرگ نباشد. آنگاه اهورا مزدا دو ابزار شگفت و جادویی در اختیار او قرار داد. جم به یاری این دو ابزار هر سیصد سال یکبار، زمین را که به خاطر نبود مرگ، پر از چارپایان خرد و ستوران و مردمان می‌شد، و موجودات جایی بر آن نمی‌یافتند، در سه نوبت، بار اول یک سوم، دیگر بار دو سوم و سرانجام سه سوم، بزرگ‌تر و فراخ‌تر از پیش کرد، تا باشندگان در آن آرام گیرند.

بخش دوم داستان از بند ۲۰ آغاز می‌شود و تا پایان فرگرد دوم، یعنی بند ۴۳ ادامه دارد، اگر چه این بخش در پردازش نهایی خود به گونه‌ای طرح شده است که ادامه بخش نخست به شمار می‌آید، اما چنانکه پیش‌تر یادآوری شد، شاید در اصل روایتی مستقل از روایت مذکور در بخش نخست بوده است. مطابق گزارش این بخش اهورا مزدا همراه با ایزدان مینوی در ایران‌ویج، زاد بوم اساطیری ایرانیان، انجمنی تشکیل داد و جم همراه با بهترین مردان خود در این انجمن شرکت کرد. پس آفریدگار جم را از فرا رسیدن زمستانی سخت هولناک و مرگ‌آور آگاه کرد، زمستانی که در طول آن برف همه جا، از بلندترین قله کوه‌ها تا ژرفای رودخانه‌ها را فرا خواهد گرفت و چنان سرمایی بر گیتی حاکم خواهد شد که فقط یک سوم چارپایان از این سرما جان سالم به در خواهند برد. پس از سپری شدن زمستان و با آب شدن برف، سیلی بزرگ روان خواهد شد به گونه‌ای که هیچ جای پایی از چارپایان دیده نخواهد شد. پس اهورا مزدا برای نجات موجودات از این زمستان دیوآفریده، به جم دستور می‌دهد تا «ور» یا دژی متشکل از سه بخش بسازد و جفتی از بهترین و زیباترین مردمان و چارپایان و تخم‌های بهترین گیاهان را بدانجا ببرد و نگهداری کند. در آن ور برای مردمان خانه‌ها و انبارها و حصارها و باروها و برای چارپایان آغل‌ها بسازد و مرغزارها بر پا کند و آب را بدانجا روان سازد. پس جم این ور را به اندازه و با ویژگی‌هایی که آفریدگار دستور داده بود، ساخت و جفتی از بهترین مردمان و چارپایان و تخم‌های بهترین گیاهان را بدانجا برد.

از بند ۳۹ تا پایان بند ۴۳ در واقع توصیف ور و زندگی سعادت‌مندی است که ساکنان ور جمشیدی از آن برخوردار هستند. این سرزمین نیک‌بختان چنان است که فقط یکبار در سال غروب و طلوع ستارگان و ماه و خورشید در آن دیده می‌شود. مردمان ساکن در آن چنان در رفاه و آسایش و برخوردار از نیک‌بختی و بهروزی و سعادت هستند که گذر زمان را احساس نمی‌کنند. آنان یک سال را یک روز می‌پندارند، هر چهل سال از هر جفت انسان و حیوان، جفتی نر و ماده زاده می‌شوند و اینچنین آن مردمان با بهترین زندگانی در آن ناکجاآباد به سر می‌برند.

پایان داستان جم در روایت اوستایی مبهم باقی‌مانده و علاوه بر این در متن داستان به نام زمستان و نام دیو یا جادوگری که آن را بوجود آورده، اشاره‌ای نشده است؛ اما گزارش متن‌های پهلوی تا حدودی در این مورد رفع ابهام کرده است. مفسر پهلوی وندیداد (فرگرد ۲ بند ۲۲ ← 36: 1907 Jamasp) این زمستان هولناک را «مرکوسان / ملکوسان» (mlkws'n) خوانده است که بی‌گمان صفت نسبی از نام «مرکوس / ملکوس» است؛ لفظ

اخیر نیز بازمانده گونه اوستایی *mahrkuša-* (تحت اللفظ: «نابود کننده، مخرب» ← Bartholomae 1904: 1147) نام دیوی است که در متن‌های اوستایی فقط یکبار از او در قطعه هشتم (بند ۲) از قطعات اوستایی وسترگارد (Westergaard 1852-54: 334) یاد شده است. بر اساس متن‌های پهلوی این دیو که در سده پنجم از هزاره هوشیدر ظاهر می‌شود، به مدت هفت سال بر گیتی چیره می‌گردد و در طول سه زمستان سخت و مرگ‌آور، بیشتر مردمان و جانوران را نابود می‌کند (در باره این دیو ← Gray 1927: 209). به گزارش مینوی خرد (پرسش ۲۶ بندهای ۲۸-۳۱ ← ترجمه تفضلی ۱۳۶۴: ۴۳) «چون آن باران ملکوسان آید، چنانکه در دین پیداست که مردم و آفریدگان دیگر اورمزد خدا بیشتر نابود شوند، آنگاه در آن ور جمکرد گشاده شود و مردمان و گوسفندان و آفریدگان دیگر اورمزد از آن ور (=قلعه) بیرون آیند و جهان را باز آرایند» (قس. بندهش، ترجمه بهار ۱۳۶۹: ۱۴۲؛ دینکرد، فصل ۷ بندهای ۳-۴ ← Madan 1911: 2/668-669).

از مطالب فرگرد دوم وندیداد بند ۲۰ به بعد تلویحاً بر می‌آید که ور جمکرد در ایرانویج احداث شده بوده است. مؤلف رساله پهلوی مینوی خرد (پرسش ۶۱ بند ۱۵ ← ترجمه تفضلی ۱۳۶۴: ۸۰) نیز صراحتاً آورده است که ور جمکرد در ایرانویج زیر زمین ساخته شده است؛ اما بنابر گزارش بندهش (ترجمه بهار ۱۳۶۹: ۱۳۷) این بنای شگفت در «پارس» بنا شده است. تردیدی نیست که گزارش اخیر بندهش حاصل جریانی است که مطابق آن مؤلفان آثار زردشتی کوشیدند تا محلّ اماکن جغرافیایی مذکور در متون اوستایی را در غرب ایران تعیین کنند.

جوهر اصلی روایت مذکور در بخش نخست داستان، احتمالاً به دوره هندوایرانی باز می‌گردد. زیرا افسانه‌ای شبیه به آن در مهابهارات (*Vana Parva*، بخش ۱۴۱) آمده است، این افسانه روایتی از دوران جم‌بودگی (*Yamatvam*) است، دوره‌ای که در آن مرگ در جهان ناشناخته بود. خلاصه روایت مورد نظر (برای تفصیل آن ← Pratap Chandra Roy 1889: 302-303/3) چنین است:

روزگاری، زمانی هراس‌انگیز در کرته یوگه (*Kṛta Yuga*) وجود داشت که خدای جاودانه و قدیم وظایف یمه (*Yama*) را به عهده گرفت. هنگامی که خدایان به انجام دادن وظایف یمه پرداختند، هیچ آفریده‌ای نمی‌مرد، در حالی که زاد و ولد موجودات همچنان جریان داشت. پس پرندگان، ددان، گاوان، گوسفندان، آهوان و جانوران گوشت‌خوار روی به افزایش نهادند. آنگاه نژاد بشر نیز هزاران و ده هزاران افزایش یافت. زمین که از بار بی‌اندازه رنجور بود، صد یوجنه (*Yujana*) فرو رفت و اندوهناک در پی پشتیبانی ناراجنه

(Nārājana) پیشرو خدایان برآمد و گفت: سنگینی بار بر من چیره شده است و بیش از این دیگر نمی‌توانم خود را نگاه دارم، بر تو است که مرا از این بار رهایی بخشی. پس ویشنو (Viṣṇu) گفت: ای زمین رنج‌دیده، حامل همه گنجینه‌ها، نباید بترسی، چنان‌کنم که تو سبک شوی. ناگهان ویشنو به شکل گراز در آمد که یک دندان پیشین داشت و درخشندگی‌اش بیش از اندازه بود. پس ویشنو زمین را با تنها دندان تابان خود برگرفت و آن را صد یوجنه برکشید.

در بارهٔ وَر جم و ساکنان سعادت‌مند آن که موضوع بخش دوم روایت در فرگرد دوم وندیداد است، محققان آرای متفاوتی ارائه کرده‌اند. دارمستتر (Darmesteter 1875: 233) آن را مسکن و اقامتگاه آسمانی نظیر devasādanam (صورت صحیح واژه عبارت است از devamānam) در روایت هندی می‌داند که در اصل با گرودمان / بهشت یکی بوده است، اما سپس‌تر این دو به دنبال تحول تدریجی اسطوره، به هنگامی که کیومرث نخستین انسان به شمار آمد و لقب اصلی جم فراموش گردید، از هم جدا شدند. به گمان مولتون (Moulton 1913: 308) وَر جم نکاتی مشترک با کشتی نوح و شباهت‌هایی با «رؤیای اورشلیم تازه» دارد. از آنجا که داستان‌های عبری و روایات مشابه بابلی آنها بسیار کهن‌تر از آن هستند که از منابع ایرانی، در هر دوره‌ای از سپیده دم تاریخ ایران که باشد، اقتباس شده باشند، می‌توان احتمال داد که اقتباس از جانب ایرانیان بوده و داستان جم عناصری از روایات مربوط به آدم، حوا، هابیل و سر انجام نوح را به وام گرفته است. کریستن‌سن (۱۳۶۸: ۳۲۷/۲-۳۶۵) با ارائه شواهد و گواهی‌هایی از متون اوستایی و قطعاتی از ادبیات هندی مربوط به یمه (Yama) کوشیده است نشان دهد که داستان مربوط به حصار یا وَر جم در فرگرد دوم وندیداد بر اساس تصور باغ‌های الیزه پرداخته شده است. کریستن‌سن (همان: ۳۳۷-۳۳۸) یادآوری کرده است که اندیشه وجود سرزمین دوردست سعادت که در آنجا نامیرایی و جاودانگی فرمانروایی می‌کرد و ساکنان آن مورد لطف خاص خدایان بودند و مرگ را نمی‌شناختند، همواره ذهن هندواروپاییان را به خود مشغول می‌داشته است. باغ الیزه هلن‌ها نمونه‌ای از این جهان دور دست سعادت و سرزمین نیک‌بختان است. خدایان منه‌لائوس (Ménélaos) را زنده به الیزه می‌فرستند؛ رادامتیس (Rhadamantys) و دیگر قهرمانان هنوز در آنجا ساکن و برخوردار از زندگی سعادت‌مند هستند؛ آنجا نه برف است و نه طوفان و باران، بلکه اوکه‌آنوس (Okeanos) همواره دم به دم نسیم مطبوع و نوازشگر باد صبا را می‌فرستد تا طراوت و شادابی برای مردان بیاورد (قس. آدیسه، ترجمه نفیسی: ۱۳۶۴: ۹۳).

گزارشی از زندگی در باغ خدایان یا سرزمین نیک‌بختان در مه‌بهارات (سباپروه، فصل ۸) در توصیف انجمن‌سرای یمه نیز انعکاس یافته است: در آنجا نوری درخشان و آب و هوایی مطبوع و دلپذیر فرمانروا است؛ نه بسیار سرد است و نه بسیار گرم؛ در آنجا نه درد احساس می‌شود نه پیری، نه گرسنگی، نه تشنگی، نه هیچ‌گونه رنج؛ در آنجا هر چه آرزو کنند و همه‌گونه خوردنی‌های خوش‌مزه، بوی‌های خوش، گل‌ها، میوه‌ها، آب سرد و گرم هر اندازه بخواهند هست؛ فرزندان مقدس، فرزندان براهمنه در آنجا شادمانه در انتظار یمه، پسر ویوسونت هستند، این سرا تابنده با درخشندگی خویش، با همه زیبایی‌هایش جلوه‌گر است. عطرهای عالی و نواهای خوش و تاج‌هایی از گل‌های آسمانی پیوسته دست به دست هم می‌دهند تا آن سرا را به نهایت خجسته سازند. صدها هزار مردم نیکوکار، برخوردار از زیبایی آسمانی و خرد بسیار، همیشه در آن انجمن‌سرا در انتظار سرور نامی آفریدگان هستند و او را می‌ستایند. (نک. کریستن سن ۱۳۶۸: ۲۹۴-۲۹۵؛ Pratap Chandra Roy 1889: 2/ 21ff.) از آثروه‌ودا (کتاب ۳، سرود ۲۸، بند ۵ و کتاب ۶، سرود ۱۲۰، بند ۳ نک. Whitney 1971: I/35, 370) بر می‌آید که نیک‌بختان فارغ از بیماری تن و جسم هستند، نه زمین‌گیرند نه ناقص اندام.

توصیف مه‌بهارات از انجمن‌سرای جسم و سعادت حاکم بر آن، مشابه روایتی است که در فرگرد دوم وندیداد در توصیف ور و ساکنان فرخنده و سعادت‌مند آن آمده است. بنا به گزارش فرگرد دوم وندیداد بند ۲۱ به بعد، ایران‌ویج، سرزمین اصلی و دور دست ایرانیان که هم در سنت موبدان و هم در سنت عامه با سرزمین اصلی نیک‌بختان یکسان انگاشته شده است (قس. مینوی خرد، پرسش ۶۲ بند ۱۵) صحنه مشاوره و رای‌زنی اهورا مزدا و ایزدان مینوی با جم، پسر ویوهونت است که بهترین مردمان را رهبری می‌کند. در همین ارض مقدس است که او به فرمان اهورا مزدا، ور را بنا می‌کند و تخمه بهترین و زیباترین مردان و زنان، برگزیده‌ترین حیوانات، خوش‌بوی‌ترین گیاهان و خوش‌مزه‌ترین خوراکی‌ها را بدانجا می‌برد. در ور طلوع و غروب ستارگان و ماه و خورشید فقط یکبار در سال دیده می‌شود، آب‌ها روان است و مرغزارها برپا است، خانه‌های بزرگ با ستون‌های حامل، اتاق‌ها و حصارها و برج و باروها ساخته شده است. در آنجا نه گور پستان‌را راهی است، نه مردمان ناقص اندام، نه بیماران را. از بند ۴۱ تلویحاً بر می‌آید که ساکنان ور نامیرا هستند، آنان از چنان سعادت‌ی برخوردار هستند که متوجه گذر زمان نمی‌شوند، هر سال بر آنان چون یک روز می‌نماید. در طول چهل سال از هر جفتی یک جفت نر و ماده بوجود می‌آید و این چنین آنان با زیباترین و دلپذیرترین زندگی در آن ورهایی که

جم ساخته است، به سر می‌برند. گذشته از این به نظر می‌رسد در روایات ایرانی مشخصات شناخته شده جم در سرزمین نیک‌بختان (یا همان باغ الیزه خدایان) به وجود او به عنوان شاه روی زمین انتقال یافته است. در اوستا می‌خوانیم که به هنگام فرمانروایی او نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشک دیوآفریده؛ پدر و پسر چون برنایان پانزده ساله می‌خرامیدند؛ مردمان و چارپایان نامیرا، آب‌ها و گیاهان خشک‌ناشدنی و خورشت‌ها کاستی‌ناپذیر بودند. او بر همه سرزمین‌ها، دیوان و مردمان، جادووان و پریان فرمانروایی داشت؛ و از دیوان دارایی و سود، چربی و رمه، خشنودی و شهرت را برگرفت (نک. یسن ۹ بند ۵؛ یشت ۵ بندهای ۲۶-۲۷؛ یشت ۹ بندهای ۹-۱۰؛ یشت ۱۵ بند ۱۶؛ یشت ۱۷ بندهای ۲۹-۳۲؛ یشت ۱۹ بندهای ۳۱-۳۳؛ وندیداد ۲ بند ۵؛ نیز نک. کریستن‌سن، همان: ۳۴۴).

روایت مربوط به فرا رسیدن زمستانی سخت و طاقت فرسا و در پی آن نابود شدن بخش قابل توجهی از مردمان و جانوران، آبادانی مجدد جهان پس از سپری شدن زمستان توسط ساکنان و رجوع از جمله موضوعات مهمی است که توجه دانشمندان را به خود جلب کرده است. از آنجا که نمونه‌های مشابهی در روایات سامیان نیز وجود دارد، این سؤال غالباً مطرح می‌شود که آیا ارتباطی میان اسطوره زمستان در وندیداد و افسانه طوفان آنگونه که ملل آسیای مقدم آن را روایت کرده‌اند، وجود داشته است یا نه؟ هسته اصلی هر دو افسانه (روایت ایرانی و سامی) به گمان دارمستتر (Darmesteter 1892-3: II/20) این است که «پارسایی پناهگاهی می‌سازد که مردمان جدیدی از آن بیرون خواهند آمد تا جایگزین مردمان قدیم‌تر شوند که توسط طوفان نابود شده‌اند». کریستن‌سن (همان: ۳۶۱) نشان داده است که میان این دو روایت از یک سو شباهت زیادی در جزئیات و از دیگر سو تفاوت‌هایی نیز وجود دارد. مشابهت عمده هر دو سنت، چنان که از افسانه بابلی گیلگمش (لوح یازدهم، ترجمه فارسی: ۹۳-۱۰۰) و سفر تکوین عهد عتیق (فصل ۶-۷ ← H.G. May and B.M. Metzger 1973: 6-8) بر می‌آید، این است که قهرمان روایت که به حریم خدایی باریافته، هشداری از خدای آسمان دریافت می‌نماید. این هشدار او را از فاجعه‌ای آگاه می‌سازد که هستی را تهدید می‌کند. آنگاه آفریدگار وسیله گریختن از این فاجعه را به او می‌آموزد تا پناهگاهی با مشخصات خاص بنا کند و جفتی از موجودات برگزیده را به آنجا ببرد. این موجودات پس از فرونشستن طوفان و یا سپری شدن زمستان آبادانی مجدد جهان را بر عهده خواهند داشت. مهمترین اختلاف این دو واقعه این است که روایت طوفان اقوام آسیای مقدم مربوط به گذشته، اما زمستان مرکوس در روایت

ایرانی مربوط به فاجعه‌ای است که هنوز اتفاق نیفتاده، بلکه مقدر است در آینده اتفاق افتد و حیات بشری، چنان‌که جسم در گذشته دور با بنای «ور» آن را تدارک دیده است، تجدید شود؛ این بنای شگفت تا بروز فاجعه در محلی پنهان از دید مردم برقرار است. تفاوت اساسی دیگر دو سنت ایرانی و سامی در این است که در روایت عهد عتیق این فاجعه عبارت از طوفانی است که خداوند آن را برای تنبیه و مجازات بدکاران قوم نازل می‌کند. این نکته در روایت بابلی افسانه طوفان وجود ندارد، اما چنان‌که از گزارش لوح یازدهم گیلگمش روشن می‌شود، در آنجا نیز نابودی مردمان به فرمان نیروهای خدایی اتفاق می‌افتد. این در حالی است که در سنت ایرانی سرمایی که در اثر بارش برف‌های سنگین بر هستی حاکم می‌گردد، موجب نابودی موجودات خواهد شد و به دنبال ذوب شدن برف‌ها، طغیان آب همه جهان را فرا خواهد گرفت.

افسانه‌ای مشابه با «ور» جم و فرا رسیدن زمستانی سخت که نابودی موجودات را به دنبال خواهد داشت، در میان اقوام اسکاندیناوی نیز وجود دارد، این افسانه «زمستان بزرگ» (Fimbulvetr) نام دارد. مطابق این افسانه، هنگامی که «رگ‌نروک» (Ragnarok) یا «پایان وضع کنونی جهان» شروع شود، «فیمبول‌وتر» نخستین تحول از تحولات طبیعت است که به زمین زیان خواهد رسانید. در آن هنگام از هر سوی برف خواهد آمد، سرمای سخت و طوفان‌های شدیدی خواهد بود. خورشید نخواهد درخشید، سه زمستان به دنبال هم خواهد آمد، بدون آن که تابستانی در میان باشد. هنگامی که «فیمبول‌وتر» به پایان رسد از مردمان زنده، فقط «لیف» (lif = زندگی) و «لیف‌ثراسر» (lifþraser = نیروی زندگی) برجای خواهد ماند که در جنگل «هودمیر» (Hoddmimir) پنهان هستند و از شبنم صبحگاهی تغذیه می‌کنند و از آنها نسل‌های جدید زاده می‌شوند (کریستن‌سن، همان: ۳۶۲).

کریستن‌سن (همان: ۳۶۲-۳۶۵) شباهت و همانندی زیادی بین افسانه «فیمبول‌وتر» اسکاندیناوی‌ها و زمستان مرکوس در روایت ایرانی می‌بیند و بر آن است که جنگل هودمیر در واقع نقش «ور» جم را در روایت ایرانی دارد. به عقیده او افسانه اسکاندیناوی از ایران و از طریق قفقاز بدانجا رسیده است و اصل اسطوره مربوط به زمانی است که آریاییان در آسیای میانه که زمستان‌های بسیار سرد دارد، می‌زیسته‌اند. این محقق بر آن است که افسانه «ور» جم، چنان‌که در فرگرد دوم وندیداد و کتاب‌های پهلوی به ما رسیده، از بن‌مایه‌های متفاوتی تشکیل یافته است: نخست تصور وجود الیزه که در آنجا «انسان نخستین» که به صورت خدا درآمده، در مصاحبت قهرمانان نامیرا و خود خدایان زندگی می‌کند. این تصور متأثر از تصور عامیانه وجود قلمرو زیر زمینی مردگان و جهان اموات،

با سنت مربوط به پایان جهان که با زمستانی سخت تحقق خواهد یافت، آمیخته شده و بدین ترتیب در حوادث پایان جهان جای گرفته است. سرانجام این افسانه پیش از آن که شکل نهایی خود را، چنان که در فرگرد دوم وندیداد دیده می‌شود، به دست آورد، از افسانه سامی طوفان که از افسانه‌های محبوب عامه در آسیای مقدم بود، تأثیر ادبی پذیرفته است (همان: ۳۶۴-۳۶۵).

مری بویس (Boyce 1975: I/94-95) داستان ور جمکرد را از یک سو ملهم از سنتی بیگانه و از دیگر سو متأثر از تعالیم زردشت می‌داند. بویس (Ibid. 94) بر آن است که در سنت ایرانی، همانند سنت هندی، آثار و نشانه‌هایی در دست است، حاکی از اینکه شاه متوفی سرور و خدایگان مردگان در بهشت برین محسوب می‌شد. مثلاً در افسانه زایش زردشت، گفته می‌شود که فروهر پیامبر که با جاودانان و نامیرایان منزل داشت، توسط نریوسنگ، پیک ایزدی، و جم به مرز بهشت هدایت شد. از این روایت معلوم می‌شود که جم را کسی می‌دانستند که ساکن در بهشت بود و بر ارواح مردمان سروری می‌کرد. با توجه به این عقیده کهن‌تر که او بر قلمرو زیرزمینی مردگان و عالم اموات فرمانروایی می‌کرد، می‌توان احتمال داد که جم در دوران شرک «با خدایی که تصور می‌شد در زیر زمین ساکن است» و ایرانیان باستان او را پرستش می‌کردند، یکسان انگاشته می‌شد. مع‌هذا این بخش از عقیده کهن نمی‌توانسته است با اصول عقاید زردشتی سازگار باشد، زیرا در تعالیم زردشت این جایگاه زیرزمینی با دوزخ یکسان دانسته می‌شد و فرمانروای آن موجود خبیثی بود که با اهورا مزدا خصومت داشت. با این اوصاف قلمرو زیر زمین دیگر نمی‌توانست مسکن جم شاه باشد، احتمالاً به همین دلیل تحول ویژه‌ای از افسانه او در ایران اتفاق افتاد که تنها در وندیداد ضبط شده است. در اینجا اشاره‌ای به گناه جم و مرگ منتج از آن نیست. به جای آن گفته می‌شود که چون جم به مدت هزار سال فرمانروایی کرد، ایزدان با او و بهترین مردانی که تحت فرمانش بودند، انجمنی برپا کردند و او را از آمدن زمستان‌هایی سخت به «جهان مادی بد» آگاه کردند؛ زمستان‌هایی که یخبندان‌ها و برف گران بر کوه و دشت خواهند آورد. پس از گداخته شدن برف، سیلاب انبارهای علوفه را خواهد برد، چنان که چارپایان از گرسنگی خواهند مرد و پس از آن شگفت خواهد بود هرگاه جای پای گوسفندی دیده شود. پس مقرر شد که جم، وری در زیر زمین بنا کند و جفتی از بهترین و زیباترین مردان و زنان، بهترین و زیباترین جانوران، بذره‌ای بزرگترین و خوشبوی‌ترین گیاهان و همچنین خوشگوارترین و لذیذترین خوراکی‌ها را به آنجا ببرد. کسی که مبتلا به عیوب جسمی و ذهنی باشد، نباید جواز ورود به آنجا را داشته

باشد. مقرر شد که ور به سه بخش (که نمادی از سه طبقه اجتماعی ایرانی بوده است) تقسیم شود. آنجا آب جاری است و چراگاه همواره سبز و کاستی ناپذیر است. این جایگاه زیرزمینی برخوردار از روشنایی‌هایی است که شبیه خورشید و ماه و ستارگان هستند. برای هر جفتی، هر چهل سال فرزندی زاده می‌شود و آنان با سعادت‌مندترین زندگانی تحت فرمان جم به سر می‌برند.

بویس (Ibid: 95) یادآوری می‌کند که متن موجود وندیداد، به صورتی که بر جای مانده است، متنی متأخر است (غالباً تدوین آن به دوره اشکانیان نسبت داده می‌شود)؛ بدین ترتیب کاملاً محتمل می‌نماید که این بخش از افسانه نیز متأخر باشد و تحت تأثیر فرهنگ بیگانه، ملهم از سنت بابلی طوفان بزرگ که «جهان مادی بد» را رنجور و پریشان کرد، شکل گرفته باشد (مورد اخیر خود کاملاً تصویری غیر زردشتی است). طرح و ماهیت ور جم غالباً معمایی بوده است، اما اگر این بنا از الگوی کشتی شناور به عاریت گرفته شده و بطور ناشیانه با افسانه ایرانی تطبیق داده شده باشد، عناصر پر رمز و راز و معمّاآمیز آن کمتر می‌شود. خود طوفان به نظر می‌رسد به نوعی از بلا یا فاجعه‌ای قابل تصور در فلات ایران، تغییر شکل داده است؛ و قرار دادن ور در زیر زمین، این روایت جدید از سرنوشت جم را با این عقیده کهن منطبق می‌سازد که او سرور جهان زیرین بود و آنجا مردگان را به «مراتع چارپایان»، کشتزارهای الیزه‌ای ایران، راهنمایی می‌کرد. مع‌هذا بر اساس وندیداد جم نمی‌میرد، بلکه در زمره آن بزرگانی در می‌آید که زنده وارد جهان دیگر می‌شوند (داستان طوفان مستلزم زنده ماندن قهرمانش است). گفته می‌شود شاه ایرانی، همانند آرتور در جزیره آوالون (Avalon)، فردریک سرخ‌ریش (Frederick Barbarossa) در غار کوهستانی خود، در جایگاهی نهانی مأوی گزیده و در آنجا آسوده و فارغ از ایام اندوه‌بار کنونی به سر می‌برد. هیچ‌گونه اشاره‌ای نیست که دیگر مردمان به هنگام مرگ به ور جم که ورود به آن فقط یکبار برای گریز از فاجعه بزرگ ممکن بود، راه می‌یابند. بدین ترتیب معلوم می‌شود که افسانه جم در وندیداد جرح و تعدیل ناشیانه روایتی بیگانه است که هم با دیگر منابع ایرانی و هم با منابع هندی اختلاف دارد. با گذشت زمان، افسانه با روایت مکاشفه‌ای و آخرالزمانی ارتباط یافت و گشودن ور جم یکی از حوادث باشکوه به شمار آمد که در پایان هزاره یازدهم اتفاق خواهد افتاد. بدین ترتیب افسانه در زمره بخشی از آموزه مدرسی زردشتی در می‌آید، اما ظاهراً هرگز وارد سنت عامیانه نمی‌شود؛ زیرا این، داستان کهن‌تر گناه و مرگ جم است که در شاهنامه برجای می‌ماند.

در بارهٔ رأی مرحوم استاد بویس راجع به ور جم و ظهور زمستان مهلک در آن تحت تأثیر روایت بین النهرینی طوفان بزرگ که در تحلیل نهایی در برخی جزئیات هم سو با رأی کریستن سن است، چند نکته قابل توجه است: نخست این که در منابع ایرانی، بر خلاف نظر بویس، هیچ سندی حاکی از این که جم نیز همانند یمهٔ هندی شاه قلمرو مردگان یا جهان زیر زمین بوده است، در دست نیست. استناد این محقق در تأیید رأی خود به روایتی در دینکرد که مطابق آن فروشی زردشت توسط نریوسنگ و جم به مرز بهشت هدایت شد، پس جم نیز ساکن بهشت بوده است، پشتوانه‌ای ندارد و چنان که شروو (Skjærvø 2008: XIV/ 517) یادآوری کرده است احتمالاً مبتنی بر تعبیر نادرست گزارشی در دینکرد هفتم (فصل ۲ بند ۲۱) است که فحوای آن صرفاً انتساب نژاد زردشت از میان امشاسپندان به نریوسنگ و از میان مردمان به جمشید است؛ عین عبارت دینکرد چنین است:

u-š ānōh bē barēm ō ān ī Pōrušasp wīs kē ōy Zarduxšt har dō ēwēnag hutōhmīh gōwēnd kē-z az amahraspandān Nēryōsang ud kē-z az mardōmān Jam.

«او (= زردشت) را آنجا به ده پوروشسب می‌بریم که برای زردشت از دو سو تخمه نیک قایل شوند: از میان امشاسپندان نژاد او به نریوسنگ می‌رسد و از میان مردمان به جم» (نک. Madan 1911: 604؛ آموزگار- تفضلی ۱۳۷۰: ۶۴؛ راشد محصل ۱۳۸۹: ۲۷، ۲۱۰، ۳۶۶-۳۶۷).

نکتهٔ دیگر اینکه استدراک بویس مبنی بر این که مراد از خدای زیر زمین مذکور در تاریخ هرودوت (کتاب ۷ بند ۱۱۴) که به گزارش مورخ یونانی، آمستریس همسر خشایارشا به هنگام پیری ۱۴ تن از پسران نجبای پارسی را برای پیشکش به او زنده به گور کرد (برای متن و ترجمه نک. Godley 1922: III/ 416-417) جم بوده است، چه همتای هندی او یمه نیز شاه مردگان بود و کسانی را که زمان مرگشان فرامی‌رسیده، به قلمرو تاریک خود راهنمایی می‌کرد (نک. Boyce 1973: I/83-84)، صائب به نظر نمی‌رسد و بیشتر احتمال می‌رود مراد از این خدای جهان زیرین اهریمن باشد نه جم (قس. Skjærvø 2008: XIV/508).

شروو (Ibid. 505) بر آن است که داستان جم در وندیداد سنتی واحد و روایتی یک دست و به هم پیوسته است. خلاصه‌ای که این محقق از روایت مورد بحث ارائه کرده است، آشکارا مؤید این امر است. بر اساس این خلاصه، پس از آن که جم برای بار سوم زمین را فراخ کرد، ظاهراً غیر ممکن بود که او بار دیگر بتواند بر وسعت زمین بیفزاید، نتیجه اینکه اهورا مزدا و جم به ترتیب انجمنی از ایزدان و مردان تشکیل دادند و در آن انجمن تصمیم

گرفته شد تا جمعیت زمین کاسته شود. این امر مقرر گردید از طریق زمستان‌هایی سخت و مهلک عملی شود، اما برای این که موجودات زنده به طور کامل نابود نشوند، اهورا مزدا به جم توضیح داد که چگونه نوعی دژ یا قلعه بسازد و نمونه‌هایی از همه موجودات اهورایی را در طی زمستان در آن زنده نگه دارد. او ویژگی‌های معماری بنا را تعیین کرد و نحوه استفاده از گل در سازه آن را شرح داد. پس از آن که جم ساخت قلعه را طبق راهنمایی‌هایی که اهورا مزدا کرده بود، به پایان برد، جفتی از همه موجودات زنده، بجز موجودات دارای عیوب جسمی، را به آن قلعه برد. مقرر است این موجودات پس از سپری شدن زمستان از ور بیرون آیند و جهان را از نو آباد کنند.

برداشت شروو از یکپارچگی روایت و ارتباط درونی عناصر آن با یکدیگر بر اساس آنچه که در فرگرد دوم وندیداد آمده است، صائب به نظر نمی‌رسد، چه متن اوستایی روایت ظاهراً حاکی از این است که بین بخش اول داستان یعنی هم‌پرسگی اهورا مزدا و جم، شرح دوران طلایی فرمانروایی جم که نامیرایی موجودات و افزایش روز افزون تعداد آنها و ضرورت افزودن بر وسعت زمین در سه نوبت برای حمل موجودات، از مظاهر اصلی آن بوده است و بخش دوم داستان که انجمن آرای اهورا مزدا و جم، ضرورت ساختن ور با مشخصاتی خاص برای حفظ موجودات از آسیب زمستانی که مقرر است در آینده فرا رسد و انتقال موجودات برگزیده به این ور را شامل می‌شود، هیچگونه ارتباط منطقی وجود ندارد. شروو برای ایجاد ارتباط بین این دو بخش مجبور شده است روایت را به این صورت تأویل کند که تصمیم اهورا مزدا و ایزدان برای کاستن موجودات زمین از طریق زمستانی ویرانگر، به این سبب بوده است که دیگر امکانی برای افزایش وسعت زمین وجود نداشت. حال آن که نه تنها در متن اوستایی صراحتاً به این مسئله اشاره نشده است، بلکه به صورت غیر مستقیم هم نمی‌توان چنین مفهومی را از روایت اوستایی استنباط کرد. حتی اطلاق صفت «بد» برای جهان مادی بر اساس عبارت *auui ahūm astuuantəm ayəm zəmō* که به پیروی از بار تلمه در آرای کریستن‌سن و مری بویس و برخی دیگر از محققان دیده می‌شود، صائب نیست و به احتمال بسیار قوی واژه *ayəm* در این عبارت تحت تأثیر حالت دستوری *ahūm astuuantəm* تصحیفی از *aya* صفت *zəmō* «زمستان‌ها» است و به سهولت می‌توان عبارت اوستایی را «بر هستی مادی، زمستان‌های بد بیایند»، ترجمه کرد (نک یادداشت ۱-۲۲). بدین ترتیب به نظر می‌رسد افسانه جم در فرگرد دوم وندیداد، چنان که پیشتر یادآوری شد در واقع متشکل از دو بخش مستقل است؛ جوهره اصلی بخش نخست آن از پیشینه هندوایرانی برخوردار است و افسانه مشابه آن در مهابهارات

(Vana Parva بخش ۱۴۱) نیز آمده است، اما بخش دوم، چنان که قراین نشان می‌دهد بازتابی از اندیشه کهن هندواروپایی در باره سرزمین دور دست سعادت (از نوع باغ الیزه خدایان در اساطیر یونانی) است که در آنجا نامیرایی و جاودانگی حاکم بود و ساکنان آن مرگ را نمی‌شناختند. ظاهراً این دو بخش در ادوار بعدی با هم تلفیق یافته و سپس تر موضوع آمدن زمستانی مخرب و ویرانگر، تحت تأثیر روایت بین النهرینی طوفان بزرگ به بخش دوم اضافه شده و سرانجام داستان در تدوین نهایی خود به صورتی درآمده است که در فرگرد دوم وندیداد دیده می‌شود.